

تبارشناسی

سید حسن احمدی نژاد بلخی

و وجوب دادنِ خمس و حرمت زکات.

این سلسله، امتیازاتی دارند که اسلام ایشان را به آنها آراسته و از آنان پاسداری کرده است، و با این سخن جاودانه پیامبر اکرم ﷺ ستوده شده‌اند: «هر سبب و نسبی در روز قیامت گسسته است، جز سبب و نسب من.» بنا بر آنچه گفته آمد، هر علوی و طالبی و هاشمی حق دارد که در رفعت مقام سر بر آسمان سایه و به مجد و شرف خود سرفراز باشد.

افتخارات علویان

معاویة بن ابی سفیان طی نامه‌ای بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خرده گرفت و آن امام همام در جواب وی چنین نوشت: «... ما تربیت یافته پروردگاران هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته‌گان ما هستند. شرف و بزرگی دیرین ما نسبت به خویشاوندان تو منع نکرد ما را از اینکه شما را با خود بیامیزیم... در حالی که پیامبر از ماست و تکذیب‌کننده او (ابوجهل) از شماست. اسدالله (حمزه) از ما و اسدالاحلاف (ابوسفیان یا عبّ بن عبدالعز) از شماست. دو سرور جوانان اهل بهشت از ما، و کودکان اهل دوزخ از شما، و بهترین زنان جهانیان از ما، و حمّالة الحطب (زن ابو لهب) از شماست...»^۴

۴. برگرفته از مقدمه مهاجران ابوطالب.

۵. شوری (۴۲): ۲۳.

۶. مهاجران ابوطالب، ص ۲۲.

۱. اهمیت انساب در اسلام

اهمیت و اهتمام به انساب، مولود نیاز انسان است؛ زیرا اوست که با این پیوند عاطفی خود را در جمع بزرگی می‌بیند، و بدین وسیله ارتباط خود را با اقوام و قبایل مختلف برقرار می‌سازد؛ بستگان و خویشان خود را در می‌یابد و از گمنامی یا بدنامی پیشینگان رها می‌گردد. ملل قدیم نیز به انساب و حفظ اسامی اجداد خود ارج می‌نهادند و در حفظ و حراست آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند... شکیب ارسلان می‌نویسد: ملت بزرگ چین بیش از همه ملتها در حفظ نسبه‌ها می‌کوشد، تا آنجا که نام پدران و نیاکان خود را بر بدن خویش می‌نویسند. بدین ترتیب، یک نفر بستگان اصلی خود را تا هزار سال و بیشتر می‌شناسد. همچنین فرانسویها در قرون وسطا و قرون اخیر توجه خاصی به فامیل داشته‌اند و اداره‌های ویژه‌ای کار ثبت و ضبط و ارتباط اول و آخر آنها با یکدیگر را بر عهده دارند...^۴

اسلام نیز شناخت خویشاوندان پیامبر اسلام ﷺ را برای ضرورت دوستی آنان لازم دانسته و طبق نص قرآن مجید واجب شمرده شده و آن را مزد تبلیغ رسالت قرار داده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ».^۵

مکتب اسلام احکامی ویژه درباره سادات علوی، هاشمی و فاطمی بیان کرده است؛ مانند حرام بودن صدقه بر ایشان

آیا کسی می‌تواند افتخار سید الشهداء (علیه السلام) در روز عاشورا را تکذیب کند که آن‌گاه که شخص فریب دنیا خورده را در برابر خود دید، دست را از زندگی شست و گفت: «من از خاندان هاشم. این افتخار مرا بس است و جدم رسول خدا گرامی‌ترین انسانهاست و ما چراغ فروزان خداییم که روی زمین را روشن می‌سازد.»

نمی‌توان فریاد امام زین‌العابدین (علیه السلام) را کم اهمیت شمرد، در حالی که مقابل همهٔ مردم شام به صفات برجستهٔ خود مباحثات می‌کند: «ای مردم، شش خصلت به ما داده شده و به هفت فضیلت ما را برتری داده‌اند: به ما علم، حلم، بخشندگی، شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان را داده‌اند؛ زیرا پیامبر برگزیده حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از ماست. صدیق (علی)، طیار (جعفر) شیرخدا و عموی رسول خدا (حمزه) دو نوادهٔ پیامبر حسنین و مهدی این امت از ماست...»^۱

شریف حمّانی زیدی، نسب خود را چنین می‌ستاید: «ما به وسیلهٔ نسب خود به آسمان رسیدیم؛ و اگر آسمان مانع نبود، هر آینه از آسمان می‌گذشتیم. بنابراین، همین قدر در بزرگی و شرافت ما بس که ما امتحان خوبی که دادیم، بلا را برطرف کردیم. مدح و ثنا بر پدران ما خوش و گواراست، و یاد علی، خود، مدح و ثنا را خوب و گوارا می‌سازد. هرگاه مردم توجه کنند، ما پادشاهانیم و همهٔ مردم غلامان و کنیزان‌اند...»^۲

اصطلاحات نسب‌شناسی

ارباب انساب در کتابهای خود اصطلاحاتی را برای معرفت انساب وضع کرده‌اند که به اختصار توضیح داده می‌شوند:

۱. صحیح‌النسب: نسبتی است که نزد نسب‌شناسان به روشنی ثابت شده و در منابع نسب‌شناسی مقبول بوده است.
۲. مقبول‌النسب: نسبتی است که نزد بعضی نسب‌شناسان ثابت شده و برخی دیگر آن را نپذیرفته‌اند.
۳. مشهورالنسب: کسی است که به سیادت مشهور است، اما کسی نسبت او را نمی‌داند.

۴. مردودالنسب: کسی است که خود مدعی آن نسبت نشده، ولی کسی او را تأیید نمی‌کند.

۵. فی صح: قبلاً صاحب نسب امکان اثبات داشته اما ثابت نشده است. بنابراین، باید اثبات شود.

۶. فی نسب القطع: کسی که پیوند نسبش قطع شده، هر

چند قبلاً مشهور بوده است.

۷. ينظر حاله: دربارهٔ کسی است که نسب‌شناسان در مورد ارتباط وی با سلسلهٔ نسب تردید دارند.

۸. فيه نظر: نسب‌شناسان دربارهٔ پیوند نسب او اتفاق نظر ندارند.

۹. تحقیق: در نسب او تردید وجود دارد.

۱۰. معقب: رمز کسی است که ارتباط فرزندانش با وی صحیح و کامل است.

۱۱. مُذیل: رمز کسی است که فرزند زیاد دارد و سلسلهٔ اولادش طولانی است.

۱۲. منقرض: فرزند داشته، ولی نسل او قطع شده است.

۱۳. درج: رمز کسی است که اصلاً فرزند نداشته است.

۱۴. وحدة: رمز کسی است که تنها فرزند پدر بوده است.

۱۵. میناث: فقط فرزندان دختر داشته است.

۱۶. قعید: رمز کسی است که نزدیک‌ترین فامیل وی تا بزرگ‌ترین جدش با کمترین واسطه به هم می‌رسند.

۱۷. حفید: نوه‌های دختری و پسری.

۱۸. عریق: کسی که از علویان باشد.

۱۹. مقل: کسی که نسل اندک دارد.

۲۰. مكثر: کسی که نسل زیاد دارد.

۲۱. ناقلة: کسی است که از شهر دوم به شهر اول خود نقل مکان کرده است.

۲۲. اعقب، له العقب، فيه البقیه له ذیل، له ذریه، و له اعقاب و اولاد: القاب کسانی‌اند که در بالاترین درجه و مرتبه قرار دارند.

۲۳. له عدد، له ذیل جم، و عقبه جم غفیر: بیانگر جد وسط مراتب نسب شمرده شده است.

۲۴. مشجر و مبسوط: در مشجر، پسر بر پدر مقدم است، و در مبسوط عکس آن.^۳

مهم‌ترین واژه‌های انساب

۱. اجداد: جد پدری و مادری الی آخر.

۲. اسلاف: پدران پیشین، قدما، اقدمین، پیشینگان، گذشتگان.

۱. خطبهٔ معروف امام در شام، ر.ک: درسی که حسین به انسانها آموخت، ص ۳۴۶.

۲. مهاجران ابوطالب، ص ۲۹ - ۴۶.

۳. همان، ص ۴۵ - ۵۰.

در عصر متوکل، بسیاری از علویان به مصر پناه بردند. در سال ۲۳۶ هجری متوکل طالبیان را در سامرا زندانی کرد. نامه‌ای به والی مصر نوشت که اشراف علوی را اخراج کند. اینان به عراق منتقل شدند و از آنجا به مدینه اعزام گردیدند؛ ولی بسیاری از علویان گرد هم آمده، سر به شورش نهادند. منتصر به والی مصر نوشت به هیچ یک از علویان کرسی حکومتی ندهد، و آنان حق مالکیت ندارند و نباید بر اسب سوار شوند، و از پایتخت به نقطه‌ای نروند و بیش از یک برده نداشته باشند. هرگاه طالبی با دیگری درگیر شود، قضاوت به نفع دیگری انجام پذیرد. در نیمه قرن سوم شاهد قیامهای علویان در مصر هستیم. در قرن چهارم دامنه آشوبهای مغرب به مصر رسید. همین وضع، بین اهداف سیاسی علویان و آرمانهای شیعه وحدت ایجاد کرد.^۴

۲. القاب سادات در کتاب و سنت

یکم. سید

واژه «سید» از الفاظ مشترک است و به معنای فضیلت و شرف با انواع مختلفش به کار می‌رود؛ اما عظمت و بزرگواری این واژه به مضاف‌الیه آن است؛ مانند «سید الابرار» و «سید الاشرار». از این رو، در قرآن کریم آمده است: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأُصَلِّوْنَا السَّبِيلَ﴾.^۵

«سید» بر وزن «فَعِيل»، صفت مشبّهه است و بر ثبوت صفت در موصوفش دلالت می‌کند. گاهی این کلمه برای القاب و پسوند سلاطین هم به کار برده می‌شد. البته آنچه عرف عامه و اهل خرد و معنا از این کلمه بهره می‌برد، همان سادات عالی‌نسب از تبار پیامبر اسلام و امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.^۶

افرنندی، از علمای قرن دوازدهم، نوشته است: يطلق السيد علی من ینتسب إلی هاشم بن عبد مناف جدالنبي صلی الله علیه و آله، و المحفظون نسبهم بعنوان السیادة فی زماننا اکثرهم من

۳. احفاد: دختران، فرزندان، نبرگان.
۴. اعقاب: بازماندگان پسری و دختری.
۵. تبار: دودمان، خویشان، اولاد طایفه.
۶. اخلاف: جانشینان، بازماندگان، پس ماندگان. خَلْف، به معنای فرزند صالح، و خَلْف به معنای فرزند ناصالح است.
۷. اقوام: جماعت مردان، مجازاً شامل زنان هم می‌شود. از ماده قوام و قیام.
۸. قبیله: گروهی از فرزندان یک پدر، گروهی از مردمی که از یک پدرند.
۹. طایفه: پاره هر چیزی، گروهی از یک قوم و تبار.
۱۰. نیاکان: پدر پدر، پدر مادر، مطلق اجداد.
۱۱. القاب: نامهایی که دلالت بر مدح و ذم کند.
۱۲. کنیه: آن است که در اول آن کلمه «اب»، «ابو»، «ابی»، «ام»، «ابن» و «بنت» باشد.

۱۳. سلاله: خلاصه و عصاره.

۱۴. سلیل: فرزندان پسری و دختری.

۱۵. اسباط: پسران پسر و پسران دختر.^۱

تبار سادات

تبار و طوایف سادات عظام را این گونه تقسیم کرده‌اند:

۱. «علویان» یا «طالبیان»، به احفاد علی بن ابی‌طالب علیه السلام اطلاق می‌گردد.
۲. «فاطمیان» به فرزندان پاره تن پیامبر، فاطمه زهرا علیها السلام، گفته می‌شود که بیشتر به سادات حسنی، حسینی، رضوی و موسوی معروف‌اند.
۳. «هاشمیان» به سادات بنی‌عباس که از احفاد و اعقاب عبدالله بن عباس‌اند اطلاق می‌گردد.^۲

تشیع

در قرنهای سوم تا هفتم، اصطلاح «تشیع» را به معنای تفضیل علی بر عثمان به کار می‌بردند، و «متشیع» کسی بود که ضمن احترام به ابوبکر و عمر، بر کارهای خلاف شرع او آخر خلافت عثمان اعتراض داشت و امویان را غاصب می‌دانست. «رافضی» به کسی می‌گفتند که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را رد می‌کرد و معتقد به امامت و خلافت بلافضل امام علی علیه السلام بود.^۳

۱. برگرفته شده از لغت‌نامه دهخدا.

۲. تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۸۳.

۵. احزاب (۳۳): ۶۷.

۶. القاب السادة، سید صادق الحسینی اشکوری، مقدمه کتاب.

اولاد علی بن ابی طالب (علیه السلام).

در فرهنگ قاموس اسلامی نیز آمده است: السید من القاب التعظیم یخاطب به الاجلاء من الرجال. مؤنثه سیده و الجمع سادة. و السید من القاب التي یخاطب بها المنتسب الى البيت النبوی و یطلق بخاصة فی صیغة المذکر و المؤنث علی ذراری فاطمة و علی من رجال و نساء، فیقال: السیده زینب...^۱

همچنین لفظ «سید» در قرآن کریم آمده است؛ از جمله:

۱. «... مصدقاً بکلمة من الله و سیداً و حصوراً...»^۲

شیخ طبرسی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «والجمع یرجع الى اصل واحد، و هو أنه اهل لتملیکه تدبیر من یرجع علیه طاعته لما هو علیه من هذه الاحوال».

۲. «... وألفیا سیدها لدالباب...»^۳

رسول گرامی اسلام نیز فرمود: «انا سید ولد آدم و علی سید العرب»^۴

نخستین فرد از اجداد نبی اکرم که بر او «سید» اطلاق شد، هاشم بن عبد مناف بود. فرزندش حضرت عبدالمطلب می‌گوید: «انا ابن هاشم و انا ابن سید البطحاء». پدر بزرگوار رسول اکرم، عبدالله بن عبدالمطلب، می‌گوید: «انا عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف سید الاشراف و مطعم الاضياف سادات الحرم»^۵.

دوم. شریف

ابن فارس گفته است: «شریف» به کسی اطلاق می‌گردد که از نظر نسب و مقام عالی باشد. سیوطی در رساله زینبیه آورده است: «شریف» به کسانی اطلاق می‌گردد که اهل بیت پیامبر باشند؛ اعم از حسنی، حسینی و علوی از ذریه محمد بن حنفیه و دیگر فرزندان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و از ذریه جعفر، عقیل و عباس.

پس از به قدرت رسیدن فاطمیون در مصر، واژه «شریف» را به تبار امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) منحصر کردند. هم اکنون این سیره در مصر جاری است.

گفتنی است برای هر منطقه، واژه «شریف» و «سید» کاربرد ویژه دارد. مثلاً در عراق کلمه «سید» فقط بر علویان اطلاق می‌گردد. در مغرب، کلمه «سید» به سادات حسنی و کلمه «سید» به سادات حسینی گفته می‌شود. در طبقات اعلام الشیعه آمده است: از قرن ششم به این طرف، کلمه «سید»

غالباً بر سادات هاشمی در ایران و عراق و خلیج فارس اطلاق می‌گردد؛ ولی کلمه «شریف» تنها بر کسانی اطلاق می‌گردد که از مادران هاشمی متولد شده باشند. این اصطلاح تا قرن نهم معروف بود.

سوم. امیر

جوهری می‌نویسد: «امیر: ذوالامر؛ الامارة: الولاية؛ التأمیر: تولية الولاية». این لقب بیشتر درباره ذراری پیامبر اسلام به کار می‌رود؛ گاهی با «سید» و گاهی بی «سید»^۶.

چهارم. میر

این واژه مخفف «امیر» است. بیشتر قبل از اسم و گاهی با «سید» جمع می‌شود.

پنجم. میرزا

میرزا مخفف «امیرزاده» است؛ نظیر آقا و آقازاده. این لقب درباره کسانی به کار برده می‌شود که از طرف مادر هاشمی نسب باشند. امروزه به غیر سادات نیز میرزا می‌گویند. از دیگر القابی که در قرآن و برخی روایات آمده است، می‌توان به این عناوین اشاره کرد: آل البيت، آل احمد، آل رسول، آل یاسین، آل محمد (علیهم السلام)، اهل بیت، ذریه رسول الله، سلالة النبی، آل علی، علوی، جعفری، حسنی، حسینی.

البته تعبیرهایی همچون جلیل، حسیب و نسیب، که بیشتر در اجازات به کار می‌روند، میان سادات و غیر سادات مشترک‌اند.

برخی القاب غیر معروف عبارت اند از: کیا، کارکیا، سئی. این القاب بیشتر به سادات شش امامی گفته می‌شود، که در افغانستان به سادات کیانی معروف‌اند.

نشانه سادات

از رسول اکرم (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «تفاوت ما و مشرکان، عمامه بر روی کلاه است». نیز آن حضرت فرمود: «امت من تا زمانی بر فطرت اسلام می‌زیند که عمامه را بر

۱. همان، ص ۱۲.

۲. آل عمران (۳): ۳۹.

۳. یوسف (۱۲): ۲۵.

۴. القاب السادة، ص ۱۰-۱۲.

۵. همان، ص ۱۵.

۶. همان، ص ۲۶ و ۲۸.

میراث شهاب

یک نقیب داشتند. در اواخر همین قرن، هر یک از دو گروه دارای نقیب جداگانه شدند. مهم‌ترین علت این امر آن بود که عباسیان رو به افول نهادند و کار طالبیان قوت گرفت و دیگر هیچ یک زیر بار دیگری نرفت.

در روزگار معتمد (۲۷۹ - ۲۵۶)، هر یک از هاشمیان یک دینار شهریه داشتند. چهار هزار تن از بنی هاشم در بغداد بودند که ماهیانه هزار دینار می‌گرفتند.

شیوخ هاشمی حقوقی ویژه داشتند که در ترازنامه‌ها با مستمری خطیبان مساجد جامع جمع می‌شد و ماهیانه به ششصد دینار می‌رسید. مخالفان طالبیان به بخارا، که پس از بغداد بزرگ‌ترین مرکز غیر شیعی اسلام بود، پناه می‌بردند.

منصب قضاوت در سالهای ۳۶۳ و ۳۹۴ به دو تن از بنی‌هاشم رسید. در عصر مأمون عباسی، برای نخستین بار، از میان سادات طالبی برگزیده شد. از سال ۳۰۳ به بعد، کار امارت حج باز به دست هاشمیان افتاد و تا سال ۳۳۶ در دست ایشان بود. آن‌گاه به علویان رسید، که هر ساله از میان خود یکی را به امیرالحاجی برمی‌گزیدند.

در سال ۳۰۶ گروهی از هاشمیان به علت تأخیر در پرداخت مستمری، علی بن عیسی را، که وزیر بود، از اسب به زیر کشیدند. بدین صورت، میان علویان و هاشمیان سنی در بغداد جنگی سخت در گرفت. در مقابل، شیعیان مراسم مشابهی بر پا کردند که بیشتر در محله باب البصره بود. سرانجام ستاره بخت علویان بالا گرفت، در حالی که عباسیان رو به افول بودند. در خراسان، اولاد علی بسیار بلندمرتبه بودند، ولی سادات عباسی را کسی نمی‌شناخت. در قرن چهارم هجری بود که اوضاع تغییر کرد و قرمطیان و فاطمیان نیز در خدمت علویان بودند. در همان قرن، دولتی شیعی در کوهستانهای ایران به وجود آمد، که برگیلان، آذربایجان، قزوین و... تسلط داشت. در نیمه قرن چهارم، علویان، مکه را گرفتند و توانستند از رقابت شدید قاهره و بغداد سود ببرند. حمدانیان و آل بویه هر دو شیعه بودند و به احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولاد او را نیز تکریم می‌کردند. آورده‌اند کافور اخشیدی روزی در حال سان‌دیدن، تازیانه از دستش افتاد. یکی از سادات آن را برداشت و به دستش داد. کافور دست

روی کلاه پوشیدند. «همچنین فرمود: «عمامه بپوشید تا بر وقارتان افزوده گردد.» و در جای دیگر فرمود: «عمامه پوشیدن از مردانگی است.»

از پیامبر نقل شده که دو رکعت نماز با عمامه بهتر از چهار رکعت نماز بی عمامه است. جابر می‌گوید چون پیغمبر در فتح مکه وارد شهر شد، عمامه سیاه بر سر داشت.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید نام عمامه پیامبر، «سحاب» بود. نیز فرمود: «ملائکه‌هایی که در جنگ بدر به مدد مسلمانان آمدند، عمامه سفید آویزدار به سر داشتند. از یاسر خادم نقل شده که امام رضا علیه السلام عمامه‌ای سفید به سر بست. طبرسی در مکارم الاخلاق آورده که علی بن الحسین علیه السلام وارد مسجد شد در حالی که عمامه سیاه بر سر داشت و دو سر آن را بین دو کتفش آویخته بود. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رنگ سیاه را ناپسند می‌دانست جز در سه چیز: عمامه و کفش و عبا. همچنین از آن حضرت نقل شده که پیغمبر عمامه‌ای بر سر علی علیه السلام بست و یک سر آن را از پیش رو و سر دیگرش را از عقب به اندازه چهار انگشت کوتاه‌تر از گوشه پیشین بیاویخت.^۱

امروزه فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله به عمامه سیاه و بعضاً به شال سبز شناخته می‌شوند، که این علامت ظاهر سادات است. البته برخی اقوام و طوایف هستند که عمامه مشکی بر سر می‌گذارند، ولی سید نیستند. در گذشته بعضی از سادات نیز عمامه سفید به سر می‌گذاشتند.

۳. تاریخچه نقابت سادات علوی

در عصر خلافت بنی عباس، سادات علوی از دولت مستمری می‌گرفتند؛ زیرا زکات بر آنان حرام بود. امور قضایی ایشان را نیز «نقیب» انجام می‌داد که منصوب خلیفه بود. اینان، نه تنها در بغداد، که در همه شهرهای بزرگ، نقیب مخصوص داشتند. در سال ۳۵۱ هجری، ابوالقاسم احمد بن محمد بن اسماعیل طباطبای، نقیب طالبیان مصر شد. نقابت علویان در روزگار فاطمیان در مصر، از مقامات دولتی به شمار می‌آمد.

در سال ۳۵۴ هجری ابواحمد حسین بن موسی به سمت نقابت طالبیان در بغداد منصوب گردید.

دو شاخه رقیب سادات عباسیان و طالبیان، که گروه اول، برخلاف گروه دوم، به خلافت دست یافتند، تا قرن چهارم

۱. معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، ج ۷، ص ۴۹۸.

سید را بوسید و گفت: «گمان دارم مرگم نزدیک شده باشد. چه، به بالاترین مقام ممکن رسیده‌ام. چه چیز از این مقام بالاتر که فرزند پیغمبر تازیانه مرا به دستم بدهد.» دیری نگذشت که اخشید مُرد.

اخشید تعصب نداشت؛ چنان‌که عبدالله بن طباطبا و حسین بن طاهر را به مجلس خود خواند و هر دو همیشه در کنار اخشید بودند، و یکی حسینی و دیگری حسنی بود. در کشمکشهای سیاسی، علویان واسطه خیر بودند.

اخشید، حسین بن طاهر را برای رفع خصومت نزد سیف الدوله فرستاد و در سال ۳۲۷ بین اخشید و ابن رائق که در مصر حمله کرده بود، صلح برقرار شد. بین سالهای ۳۱۷ تا ۳۲۷، به علت تعرض قرمطیان، حج تعطیل گردید، تا اینکه یک علوی میانجی شد و راه حج باز شد.

باز علویان بودند که در اختلافات حکومت‌های شیعی آل بویه و بنی حمدان میانجیگری کردند. حکومت بغداد از علویان خواست موضع خویش را در برابر حکومت فاطمی مشخص نمایند و سیادت فاطمیان را انکار کنند. این امر، برای علویان گران تمام شد.

در سال ۴۰۳ بهاء‌الدوله دیلمی دستخطی به نام شریف رضی نوشت. رضی نقیب النقباء در همه ممالک اسلامی بود، و پیش از او کسی از سادات ارجمند به این مقام نرسیده بود. رضی را خلعت سیاه پوشانند. او نخستین طالبی بود که شعار عباسیان برتن کرد؛ و این، نوعی شکست بود از جانب پسر عموهای نیرومند عباسیان.^۱

میر سید شرف‌الدین (نقیب غزنی)

میر سید شرف‌الدین از نواده‌های میر سید احمد بن محمد، ملقب به سلطان العلماء، از جمله نقبای رضوی، و نخستین نسبنامه‌نویس است. در سال ۴۴۳ از کنار مرقد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بر اثر فتنه‌ای عازم ایران گردید و از آنجا به غزنی پناه برد. ایشان در این زمان، شجرات سادات را به نگارش در آورد و در سال ۴۸۰ هجری در غزنی بدرود گفت.^۲

نقبای بلخ

در خراسان و بلاد هم‌جوار آن، خانواده‌های سادات حسینی و علوی در کمال احترام و جلال می‌زیستند. در امور سیاست،

قضا و فقه اسلامی دستی داشتند. مثلاً خانواده نقبای بلخ از اولاد عبدالله اعرج، یکی از اسباط علی بن ابی طالب علیه‌السلام بوده‌اند که خاندانی بزرگ و عالی نسب داشتند. سید السادة محمد بن حسن حسینی ضیاء‌الدین صدر الطالبیة (متوفی ۵۳۷ق) از این خاندان، و مدتی در بلخ رئیس بود، و فرزندش محمد نیز نقیب النقباء و لقب جلال آل مجد بود. برادرش تاج‌الدین حسن رئیس خراسان و صدر آل رسول الله بود. همچنین از سادات شریف بلخ، محمد بن حسن نعمت الله را می‌توان نام برد.^۳

محمد بن محمد طاهر بن الحسین بن علی بن محمد ابن عبیدالله بن الحسین بن جعفر الحجة بن عبیدالله ابن الحسین بن الامام زین العابدین علیه‌السلام. وی ملقب به قوام الدین و از سادات عظیم الشأن و عالمان، فاضلان و نقبای بلخ به شمار می‌آمده است. او مانند پدرانش به منصب صدرالساداتی بلخ مفتخر بود. این، از آن روست که وی نبوغی ذاتی داشت و بر تمام روشهای قرائت قرآن مسلط بود. خود به تدریس فقه و حدیث و تفسیر اشتغال داشت و به تألیف و تصنیف کتاب می‌پرداخت. دانش سرشار او باعث شد که علما و بزرگان بلخ، القاب «علاء‌الملک»، «ابوالمکارم» و «قوام‌الدین» را به او عطا نمایند؛ زیرا باعث قوام دین جدش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در منطقه بلخ بود. مرحوم نسابه مروزی درباره وی معتقد است: «وی سیدی جلیل و عالمی فاضل و مردی بزرگ و عظیم‌المنزلت و از بزرگان زمان و برجستگان است. او قوام دین و بزرگ مُلک و مملکت است.»

ابن فوطی شیبانی نیز درباره‌اش می‌گوید: «او سیدی محدث و از بزرگان سادات بود. او طهارت نَسب خود را با شیوایی حَسَب (علم و تقوا) آمیخت.»

ابن فوطی می‌گوید که سلطان خوارزم‌شاه خواست وی را امام مسلمین قرار دهد و با وی بیعت کند و خطبه بخواند. این مطلب را با جمعی از مشاوران و مردم خراسان در میان گذاشت. آنان گفتند که ما بیعت می‌کنیم و خلافتی از او مشاهده نکرده‌ایم. ابن فوطی می‌افزاید که این واقعه در سال ۶۰۹ق اتفاق افتاده است. بنابراین، احتمال دارد وفات این سید بزرگوار در حوالی ۶۲۰ق باشد.

۱. ر.ک: تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، مقاله دهم، ص ۱۷۶-۱۸۳.

۲. شجرة طیبه، سید فاضل موسوی صفوی خلخالی‌زاده، ج ۱، ص ۴۰.

۳. ر.ک: هزاره شیخ طوسی، ج ۱، ص ۸۵-۸۸.

همچنین علامه ضامن بن شدقم، که از علمای بنام انساب است، درباره سید قوام‌الدین محمد می‌نویسد: «ابوالمکارم علاء الملک، نقیب سادات بلخ، مردی عالم و فاضل بود. همه در فضل و کمال او اتفاق نظر دارند. او دارای فضایل خاصی بود که بعضی از آنها در او ظهور کرد و وی را در علوم دینی، همچون فقه و حدیث و تفسیر، یگانه عصر خود ساخت. وی دارای تألیفات بسیار است.»^۱

۴. قیامهای سادات علوی

حسین، روح تاریخ است. بی‌حسین، تاریخ مرده است. عاشورا منظومه‌ای است که هر کس از مدارش خارج شود، حرکت و حیات را از دست می‌دهد. مطالعه این گونه قیامها، در روزگاری که می‌خواهند خیزشهای اسلامی را در نطفه خفه کنند، برای همگان لازم است و باعث تقویت ایمان و روح حماسی مسلمانان خواهد شد.

اینک از عاشوراییان تاریخ و پرچمداران دورانی سخن می‌گوییم که در چنبره کره خاکی، خاطره بلند و ابدی کربلا را زنده نگه داشتند و در گنبد گردون به «بیدارگران اقالیم» نامبردار شدند.

۱. قیام نفس زکیه

نخستین قیام شوراآفرین علوی، پس از حماسه جاویدان مهتاب خاوران (سال ۲۴۴ هجری)، قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام معروف به نفس زکیه است، که همراه عیسی بن زید بن علی علیه السلام در کوفه صورت گرفت.

۲. قیام ابراهیم باخمیری

قیام نفس زکیه، به دست خلیفه عباسی، ابوجعفر منصور، سرکوب گردید؛ اما این مشعل فروزان خاموش نگشت. بعد از وی، برادرش ابراهیم (سال ۱۴۵ هجری) در بصره قیام کرد. عیسی و حسین برادران یحیی بن زید از جمله فرماندهان این جنبش اسلامی بودند. ابراهیم در محله باخمیری کوفه به شهادت رسید.

۳. قیام محمد بن ابراهیم طباطبا

بعد از نهضت خونین باخمیری، قیام سال ۱۹۹ هجری محمد بن ابراهیم ضربه هولناک دیگری بر پیکر رو به زوال عباسیان وارد آورد. محمد به پیرویهایی چشمگیر نایل شد و بر مناطق وسیعی از عراق دست یافت و مقاومت سربازان مأمون را در هم شکست و دامنه فتوحات او تا مرز حجاز کشانده شد.

۴. نهضت ابوالسرایا

ابوالسرایا برای بیعت و یاری طلبی از مردم، به کربلا می‌شتابد و از تربت پاک جدش مدد می‌طلبد. کسی که وی را در کنار مرقد امام حسین علیه السلام دیده، ماجرا را این گونه روایت کرده است: کنار تربت امام حسین علیه السلام بودم. شبی بسیار سرد و بارانی بود. دیدم اسب سوارانی از دور نمایان شدند و خود را به حرم سالار کربلا رساندند و سلام کردند. زیارتنامه را با صدای بلند قرائت کردند و با خود ابیاتی را زمزمه نمودند. آن گاه دیدم شیعیان زیادی گرد آنان جمع شده‌اند و ابوالسرایا خطبه‌ای به این صورت می‌خواند: «مردم، شما که حسین را یاری نکردید، حالا باز ماندگان ایشان را یاری کنید. او با خون خود برای حفظ دین، میراث محمد صلی الله علیه و آله و اقامه نماز قیام کرد... مردم، من هم اکنون برای قیام در راه خدا آهنگ سفر کوفه دارم...»

از تبار همین مرد، بعدها گروهی در یمن حکومتی به نام «زیدیه» تشکیل دادند و سالها در آن سرزمین حکومت کردند.^۲

۵. قیام علی بن محمد

علی بن محمد، نفس زکیه، در سال ۱۴۶ هجری در سرزمین خراسان قیام کرد و همان جا به شهادت رسید.

۶. قیام حسن بن محمد

حسن بن محمد، نفس زکیه، در سال ۱۴۶ هجری در یمن قیام کرد. او مدتها زندانی بود و سرانجام در زندان در گذشت.

۷. قیام موسی بن عبدالله

موسی بن عبدالله، برادر نفس زکیه، در سال ۱۴۷ هجری در جزیره قیام کرد و کشته شد.^۳

۸. قیام حسین بن علی

حسین بن علی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام، در سال ۱۶۹ هجری، روز هشتم ذی حجه در یک فرسخی مکه باسپاه هادی، خلیفه عباسی، رو به رو گشت. وی پس از جدال دلیرانه در مقابل هزاران نفر، همراه جمعی از خاندانش در منطقه‌ای به نام فح به شهادت رسید. این حادثه برای علویان

۱. موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۴؛ الفخری فی انساب الطالبین، ص ۶۲؛ مجمع الآداب و معجم اللقب، ج ۲، ص ۱۸۵.
 ۲. با استفاده از: ترجمه الفرق بین الفرق، محمد جواد مشکور، ص ۳۰۳.
 ۳. قیامهای خونین شیعه در طول تاریخ اسلام، عبدالصمد اسلامی، ص ۹۵.

و بنی هاشم به قدری دشوار آمد که امام محمد تقی علیه السلام درباره آن فرمود: «پس از واقعه کربلا، حادثه‌ای بزرگ‌تر از جنگ فح برای ما اهل بیت واقع نشده است.»^۱

۹. قیام یحیی و ادریس

دو تن از علویان، که از پیکار فح جان سالم به در برده بودند، سال ۱۷۶ هجری وارد دیلم و طبرستان گردیدند و در زمان حکومت هارون قیام کردند. هارون سپاه پنجاه هزار نفری را به فرماندهی فضل بن یحیی برمکی برای تهدید ایشان فرستاد؛ ولی فضل با سیاست و کیاستی که داشت، دست به سلاح نبرد و از راه صلح و آشتی پیش آمد و یحیی را متقاعد ساخت که در مقابل خلافت هارون سر تعظیم فرود آورد. از آن سو، فضل قول داد که هارون به او کاری نداشته باشد. او هم قبول کرد و همراه فضل عازم بغداد شد. نخست خلیفه مقدم یحیی را گرامی داشت، اما پس از چند صباحی عهدنامه را پاره کرد و یحیی را به زندان انداخت.^۲

۱۰. قیام ادریس بن عبدالله

ادریس بن عبدالله، برادر نفس زکیه، در سال ۱۷۳ هجری به مصر رفت و از آنجا به مراکش و الجزایر پناه برد. همان جا دست به قیام زد. پس از چندی، مزدوران هارون او را با زهر شهید کردند.^۳

۱۱. قیام محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله حسن بن امام حسن علیه السلام، به دیار مصر گریخت و از آنجا به مغرب زمین پناه برد. در ناحیه‌ای به نام هوت سفلی قیام کرد و مدتها حکومت داشت، تا اینکه با زهر او رابه شهادت رساندند.

۱۲. قیام زید بن موسی

زید بن موسی الکاظم علیه السلام، معروف به زیدالنار در سال ۱۹۹ هجری همراه علی بن محمد بن جعفر صادق علیه السلام و یک تن دیگر در شهر انبار عراق قیام کرد. سربازان مأمون با او جنگیدند و سرانجام او را دستگیر کرده، به مرو نزد مأمون بردند؛ ولی به دستور علی بن موسی الرضا علیه السلام آزاد شد.

۱۳. قیام ابراهیم بن موسی

ابراهیم بن موسی، برادر بزرگوار امام رضا علیه السلام، در سال ۱۹۹ هجری در مکه قیام و یمن را تصرف کرد. وی پس از درگیری با سپاه مأمون، شکست خورد و مأمون او را امان داد. سپس همراه امام رضا علیه السلام به مرو آمد.

۱۴. قیام محمد دیباج

محمد دیباج، فرزند امام صادق علیه السلام در سال ۲۰۰ هجری در مکه قیام کرد و حجاز را از چنگ حکومت بنی عباس در آورد. بعدها او را دستگیر کرده، به گرگان بردند و همان‌جا درگذشت.

۱۵. قیام قاسم

قاسم، از تبار امام حسن مجتبی علیه السلام سالها در مصر مخفیانه به سر برد. در عصر حکومت مأمون، توانست از اهالی مکه، مدینه، کوفه، ری، قزوین، طبرستان و دیلم هم‌رهانی پیدا کند. مردم بصره و اهواز به او نامه نوشتند و از وی خواستند که رهبری قیام را به عهده گیرد؛ ولی جاسوسان دولتی از این قیام اطلاع یافتند. به ناچار مصر را به قصد حجاز ترک گفت و مدتها در حجاز مبارزه کرد.

۱۶. قیام محمد بن سلیمان

محمد بن سلیمان بن داوود، از نسل امام حسن علیه السلام، در سال ۱۹۹ هجری در مدینه دست به قیام علنی زد و سرانجام در مبارزه و قیام شهید شد.

۱۷. قیام احمد بن عبدالله

احمد بن عبدالله بن اسماعیل، از بازماندگان امام حسن علیه السلام، در منطقه صعید مصر قیام کرد و حاکم مصر، احمد بن طولون، او را به قتل رساند.

۱۸. قیام حسین بن حسن

حسین بن حسن بن زید بن علی علیه السلام، معروف به ابن افضس، در شهر مدینه دست به قیام زد و همان جا به شهادت رسید.

۱۹. قیام عبدالرحمان بن احمد

عبدالرحمان بن احمد، از نوادگان امام علی علیه السلام است که در عک، از شهرهای یمن، قیام کرد.

۲۰. قیام حسن بن حسین

حسن بن حسین در خراسان قیام کرد. کرمان را به چنگ آورده، ولی سرانجام خود گرفتار شد.

۲۱. قیام محمد بن قاسم

محمد بن قاسم بن علی، از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام در حوالی مرو قیام کرد و سپاه معتصم عباسی را تارومار ساخت. بعدها عبدالله بن طاهر، حاکم خراسان، او را شکست

۱. برگرفته از: مروج الذهب، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۳.

۳. قیامهای خونین شیعه، ص ۹۹.

داد و از آن سوی جیحون دستگیر نموده، در بغداد نزد خلیفه عباسی بردند.

۲۲. قیام یحیی الهادی

یحیی الهادی نوه طباطبا، محمد بن ابراهیم، در سال ۲۵۰ هجری در یمن دست به قیام و حرکت اسلامی زد و سلسله‌ای را تشکیل داد که سالها در یمن حاکم بودند.

۲۳. قیام حسن بن اسماعیل

حسن بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن امام‌الحسین علیه السلام، معروف به کرکی، در سال ۲۵۰ هجری در قزوین قیام نمود.

۲۴. قیام یحیی بن عمر

یحیی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام در سال ۲۵۰ هجری در کوفه قیام کرد.

۲۵. قیام ابوالحسن

ابوالحسن یحیی بن عمر از اسلاف جعفر طیار بود که در سال ۲۵۰ هجری در کوفه دست به قیام زد و همان جا به شهادت نایل گشت.

۲۶. قیام علویان طبرستان

حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام، از سادات بزرگوار حسینی در سال ۲۵۰ هجری در طبرستان قیام کرد. طبرستان، دیلم، گرگان و ری را قلمرو حکومت خود ساخت و حکومت علویان طبرستان را تأسیس کرد. سالها در آن ناحیه حکومت راند و به «داعی کبیر» معروف گردید. در سال ۲۷۰ هجری در جنگ با یعقوب لیث صفاری کشته شد. جانشین وی، محمد بن زید، نیز در سال ۲۸۷ طی پیکاری با امیراسماعیل سامانی در خراسان به قتل رسید. سامانیان تا سال ۳۱۰ هجری در این ناحیه فرمانروایی کردند؛ تا اینکه یکی از علویان مبارز طبرستان، به نام الناصر حسن، معروف به اطروش دست به قیام زد و حکومت را از دست سامانیان گرفت و خود بر مسند خلافت طبرستان تکیه زد و به «داعی صغیر» معروف شد. حکومت علویان در دیلم و طبرستان تا سال ۴۲۴ هجری ادامه یافت.

۲۷. قیام حسین بن احمد

حسین بن احمد، معروف به کوکبی، در سال ۲۵۱ هجری در قزوین و زنجان قیام کرد.

۲۸. قیام قاسم رسی

قاسم رسی، از بازماندگان علویان یمن، در سال ۲۴۶ هجری در یمن قیام کرد.

۲۹. قیام محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بن حسن، در ری سر به شورش گذاشت، ولی سرانجام اسیر شد و در سیاهچالهای نیشابور بدرود حیات گفت.

۳۰. قیام احمد بن عیسی

احمد بن عیسی از بازماندگان امام علی علیه السلام بود که در سال ۲۵۰ هجری پس از کشته شدن جعفر بن حسن در ری قیام کرد و در مصاف با عبدالله بن طاهر، حاکم خراسان، شکست خورد و به سوی مدینه رفت.

۳۱. قیام حسین بن محمد

حسین بن محمد بن حمزه، از اسلاف امام حسین علیه السلام، در سال ۲۵۱ هجری در کوفه جنبش اسلامی به راه انداخت.

۳۲. قیام یحیی بن حسین

یحیی بن حسین حسنی، از فرقه رسی، همراه ابوسعید بن جعفر، از اعقاب امام علی علیه السلام، در یمن قیام کرد. بعد از او، پسرش حسن بن یحیی به حکومت رسید. خاندان بزرگ این طایفه از سادات حسنی تا سال ۳۳۳ هجری در ناحیه‌ای از یمن حاکم بودند.

۳۳. قیام ابن الرضا

ابن الرضا، محسن بن جعفر، از اعقاب امام صادق علیه السلام بود که در دمشق شورش کرد و عاقبت به شهادت رسید.

۳۴. قیام محمد و علی

محمد و علی، فرزندان حسین بن جعفر، از نوادگان امام علی علیه السلام بودند که در مدینه نهضتی خونین بر پا ساختند.^۱